

و باز طبری روایت کرده که آن حضرت (ع) در خطابه‌ای که در سرزمین «ذی حسم» ایراد نمود، فرمود:

«آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری به عمل نمی‌آید؟ در این شرایط اگر مؤمن طالب ملاقات خداوند (خواستار مرگ خویش) باشد سزاوار است، و من مرگ را جز شهادت و زندگی با ستمگران را جز خسارت و افسردگی نمی‌بینم»<sup>۱۵۳</sup>.

این روایت در **تحف العقول** نیز آمده است، جز اینکه در آنجا به جای کلمه شهادت، سعادت آمده، (ومن مرگ را جز سعادت نمی‌بینم)، و در آخر آن اضافه دارد: «همانا مردم، بندگان دنیا هستند و دین بازیچه‌ای است بر زبانهایشان، به هر جامنافعشان اقتضادارد، آن را می‌کشند، پس آنگاه که به بلا آزمایش شوند چه کم هستند دین داران»<sup>۱۵۴</sup>.

و آن حضرت (ع) از عترت پیامبر اکرم است و عترت پیامبر (ص) یکی از ثقلین است که پیامبر اکرم (ص) در حدیث متواتر ثقلین مردم را به تمسک به آن دو مأمور فرموده، و گفتار آن حضرت بدون اشکال حجت است، علاوه بر اینکه امام حسین (ع) این روایت را از پیامبر اکرم (ص) نقل فرمود و نقل آن حضرت از سایر راویانی که از آن حضرت روایت نقل کرده‌اند، بی‌تردید کمتر نیست. و آنچه از آن حضرت (ص) روایت شده عمومیت دارد و تکلیف همه مسلمانان در همه اعصار در مقابل سلاطین ستمگر و طاغوت‌های زمان را مشخص فرموده و مختص به دسته خاص یا زمان خاصی نیست. و آیا اکثر کسانی که در این زمانها به اسم اسلام بر کشورهای اسلامی حکومت می‌رانند، از مصادیق روایتی که امام حسین (ع) از پیامبر اکرم (ص) نقل کرد نیستند؟ آیا آنان در راه یزید و امثال یزید گام بر نمی‌دارند؟!

و باز در **تحف العقول** روایت شده که آن حضرت (ع) پس از آنکه پیمان شکنی مردم کوفه را مشاهده فرمود، طی نامه‌ای به آنان نگاشت:

«اما بعد، مرگ و اندوه بر شما بادای جماعت! آنگاه که با شوق و اشتیاق ما را به یاری طلبیدید و ما بدون درنگ به یاری شما شتافتیم، به روی ما شمشیرهایی را کشیدید که در بیعت ما بود، و آتشی را علیه ما برافروختید که آن

۱۵۳. الاترون ان الحق لا يعمل به وان الباطل لا يتناهى عنه؟ ليرغب المؤمن في لقاء الله محققاً، فاني لا اري الموت الا شهادة و لا الحياة مع الظالمين الا برماً. تاريخ طبری ۱/۷-۳۰.

۱۵۴. ان الناس عبیدالدنيا والدین لعق علی السنتهم: یحوظونه مادرت معایشهم، فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون. **تحف العقول**/۲۴۵.

را ما برای دشمنان خویش و دشمنان شما برافروخته بودیم، شما علیه دوستان خویش هماهنگ شدید و دست دشمنانتان گشتید، بدون اینکه آنان عدالتی را برای شما آشکار کرده باشند و یا امید و آرزوهایی نسبت به آنان در شما ایجاد شده باشد، و بدون اینکه کارخلافی از ما سرزده، و یا در رأی و نظر ما ضعف و خطایی ایجاد شده باشد»<sup>۱۵۵</sup>.

در متن عربی این روایت کلمه «تبا» به معنی خسران و هلاکت و کلمه «تبرحا» ضد فرح (به معنی اندوه) و «ایجاف» به معنی سرعت بخشیدن است. «حششتم» یعنی آتش برافروختید و «الالب» به کسره، به معنی جماعت است. و «الف» به معنی همراه با یکدیگر، و «تفیل رایه» یعنی نظر او به ضعف و خطا گرایید.

#### دلیل پنجم: قیام و انقلاب زید بن علی<sup>ره</sup>:

قیام و انقلاب زید بن علی بن حسین<sup>ره</sup> و خروج وی علیه هشام بن عبدالملک، دلیل دیگری است بر جواز مبارزه مسلحانه علیه حاکمان ستمگر فاسق.

قیام و انقلاب زید و قداست وی مورد تأیید ائمه اطهار<sup>(ع)</sup> و علمای بزرگوار ما بود، و ما پیش از این در فصل چهارم بخش سوم کتاب (جلد اول - ذیل روایت عیص بن قاسم) به تفصیل قداست و قیام زید<sup>ره</sup> را مورد بررسی قرار دادیم که از جمله آن روایات، قسمتی از روایت عیص بن قاسم از امام جعفر صادق<sup>(ع)</sup> بود که فرمود:

«اگر فردی از ما آمد و شما را دعوت به قیام نمود، توجه کنید که برای چه چیز قیام می کنید. نگوئید که زید قیام کرد، چرا که زید فردی بود عالم و بسیار راستگو و شما را به اطاعت از خویش فرامی خواند، بلکه شما را به اطاعت از فرد مورد رضای آل محمد<sup>(ص)</sup> فرامی خواند و اگر پیروزی می یافت به آنچه شما را بدان می خواند وفامی کرد، او علیه قدرت متمرکزی (سلطنت بنی امیه) شورش کرد، تا آن را درهم بشکنند...»<sup>۱۵۶</sup>

و در روایت دیگری از امام صادق<sup>(ع)</sup> آمده بود که فرمود:

۱۵۵. اما بعد فتباً لکم ایتهالجماعة و ترحاً! حین استصرختمونا ولهین، فاصرخناکم موجفین، سلتم علینا سیفا کان فی ایماننا، وحششتم علینا ناراً اقتدحنها علی عدونا و عدوکم، فاصبحتم البألفاً علی اولیائکم ویداً لا عدائکم، بغیر عدل افشوه فیکم ولالامل اصبح لکم فیهم، و عن غیرحدث کان منا ولا رأی تفیل عنا. تحف العقول/۲۴۰. ۱۵۶. این روایت به صورت کامل در جلد اول، هنگام بررسی روایات اهل سکوت آمد مراجعه گردد.

«عموی من مردی بود برای دنیا و آخرت ما، به خدا سوگند عموی من شهید از دنیا رفت همانند شهدایی که با پیامبر اکرم (ص) و علی و حسن و حسین -صلوات الله علیهم- به شهادت رسیدند».<sup>۱۵۷</sup>

و روایات دیگری از این قبیل که در مقام و منزلت و قیام و خروج زید وارد شده و ما پیش از این برخی از آنها را نقل کردیم.

### دلیل ششم: قیام و انقلاب حسین بن علی «شهادت فح»

دلیل دیگر بر جواز قیام و مبارزه مسلحانه، قیام و انقلاب حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب، شهید فح «ره» است.

وی در مدینه علیه خلافت موسای هادی قیام کرد و در فح -که نام محل یا چاهی در یک فرسنگی مکه است- به شهادت رسید.<sup>۱۵۸</sup> از طرف ائمه ما (ع) حدیثی که ظهور در مذمت وی داشته باشد نرسیده است. بلکه روایتهای بسیار زیادی رسیده که دلالت بر تقدیس وی و تمجید از قیام او دارد، که نمونه‌هایی از آن را به نقل از کتاب مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی می‌آوریم:

۱۵۷. ان عمی کان رجلاً لدنیانا و آخر تنامضی والله عمی شهید کشهداء استشهد و امع رسول الله (ص) و علی و الحسن و الحسین -صلوات الله علیهم- عیون اخبار الرضا ۱/۲۵۲، باب ۲۵، حدیث ۶.

۱۵۸. در ارتباط با قیام و شهادت حسین بن علی شهید فح و یاران وی در کتاب مقاتل الطالبیین (صفحه ۲۹۴ تا ۳۰۳) مطالبی آمده که خلاصه آن را می‌نگاریم:

خلیفه عباسی موسای هادی در زمان خلافت خود اسحاق بن عیسی را به عنوان والی مدینه گماشت. اسحاق شخصی به نام عبدالعزیز بن عبدالله که از فرزندان عمر بن خطاب بود را به جای خود (یا به عنوان رئیس پلیس و امنیت مدینه) منصوب کرد. عبدالعزیز به شیعیان علی بن ابی طالب بسیار سختگیری می‌کرد. از بزرگان آنها نسبت به سایرین ضمانت می‌گرفت و از آنان می‌خواست که هر روز صبح حضور خود را به دارالخلافه اعلام کنند، و هرچند مدت یک بار آنان را به جرم تحریک و توطئه برای شورش و حتی به اتهام خوردن شراب به زیر تازیانه می‌کشید، تا اینکه در نهایت شیعیان مدینه به رهبری حسین بن علی (یکی از فرزندان امام حسن (ع)) شبانه سر به شورش می‌گذارند، نماز صبح را در مسجد پیامبر (ص) به جای می‌آورند، آنگاه با توجه به نزدیک بودن ایام حج، حسین بن علی همراه با سصد نفر از یاران و اطرافیان خویش به طرف مکه حرکت می‌کنند.

امیرالعاج در آن سال که شخصی بوده به نام «مبارک ترکی» همراه با سپاهی به فرماندهی موسی بن عیسی به مقابله با وی می‌شتابند و در روز ترویه به هنگام نماز صبح نزدیک مکه در محل فح با وی روبرو می‌شوند، ابتدا به وی امان می‌دهند، اما وی امان را نمی‌پذیرد و به آنان حمله می‌کند و در نهایت پس از نبردی شدید، خود و تعدادی از یارانش به شهادت می‌رسند. چون خبر شهادت وی به حاکم مدینه می‌رسد دستور می‌دهد خانه‌های آنان را آتش بزنند و اموال و نخلستانهایشان را مصادره کنند (مقرر).

۱- پیامبر خدا (ص) به موضع فح رسید، همراه با اصحاب خویش نماز میت خواند،  
 آنگاه فرمود:

«در اینجا مردی از اهل بیت من، به همراه گروهی از مؤمنان به قتل  
 می‌رسد، برای آنان از بهشت کفن و حنوط می‌آورند، جانهایشان از جسدشان در  
 رسیدن به بهشت سبقت می‌گیرد» ۱۵۹.

۲- باز هم او به سند خویش از ابی جعفر امام محمد باقر (ع) روایت می‌کند که فرمود:

«پیامبر اکرم (ص) که بر «فح» عبور می‌فرمود، از مرکب پیاده شد و رکعتی  
 نماز خواند، آنگاه در رکعت دوم گریه کرد، مردم که گریه پیامبر را دیدند آنان  
 نیز گریه کردند، چون نماز تمام شد حضرت فرمود چه چیز شما را به گریه  
 واداشت؟ گفتند: شما را مشاهده کردیم گریه می‌کنید، گریه کردیم، حضرت  
 فرمود: چون من یک رکعت نماز را خواندم، جبرئیل نازل شد و گفت ای محمد،  
 مردی از فرزندان تو در این مکان کشته می‌شود، و کسانی که با او به شهادت  
 می‌رسند، اجر دو شهید را دارند» ۱۶۰.

۳- باز هم او به سند خویش از نضر بن قرواش، روایت می‌کند که گفت شترهایم را به  
 امام جعفر صادق (ع) برای مسافرت از مدینه به مکه گرایه دادم، چون از صحرای «مر»  
 گذشتیم حضرت به من فرمود:

«ای نضر، اگر به «فح» رسیدیم من را آگاه کن...» پس آن حضرت وضو  
 گرفت و نماز خواند، آنگاه سوار مرکب شد به وی عرض کردم، دیدم کاری را  
 انجام دادید، آیا این نیز از مناسک حج است؟ فرمود: «نه، ولیکن در اینجا مردی  
 از اهل بیت من همراه با تعدادی به شهادت می‌رسند، جانهایشان برای رفتن به  
 بهشت از جسد‌هایشان سبقت می‌گیرد» ۱۶۱.

۱۵۹. یقتل هیئنا رجل من اهل بیتی فی عصابة من المؤمنین، ینزل لهم بالکفان و حنوط من الجنة، تسبق ارواحهم اجسادهم الی الجنة. مقاتل الطالبیین / ۲۸۹.

۱۶۰. مرالنبی (ص)، بفتح فنزل فصلی رکعة، فلما صلی الثانية بکی و هو فی الصلاة، فلما رأی الناس النبی (ص) یبکی بکوا، فلما انصرف قال: لما یبکیکم؟ قالوا: لما رأیناک تبکی بکینا یا رسول الله، قال: نزل علی جبرئیل لما صلیت الرکعة الاولى فقال: یا محمد، ان رجلاً من ولدک یقتل فی هذا المكان و اجر الشهدید معه اجر شهیدین. مقاتل الطالبیین / ۲۹۰.

۱۶۱. ... و لکن یقتل هیئنا رجل من اهل بیتی فی عصابة تسبق ارواحهم اجسادهم الی الجنة. مقاتل الطالبیین / ۲۹۰.

۴- باز هم او به سند خویش از ابراهیم بن اسحاق قطان روایت می‌کند که گفت از حسین بن علی، و یحیی بن عبدالله شنیدم که می‌گفتند:

«ما خروج و قیام نکردیم مگر اینکه با اهل بیت خویش و موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup> مشورت کردیم و آنان ما را به خروج دستور دادند»<sup>۱۶۲</sup>.

۵- باز هم او از جماعتی روایت می‌کند:

«سرهای آنان (شهدای فح) را به نزد موسی و عباس آوردند و جماعتی از فرزندان حسن و حسین<sup>(ع)</sup> نیز حضور داشتند، هیچ یک از آنان چیزی نگفت جز موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup>، هنگامی که به وی گفته شد این سر حسین است. فرمود: بله، انالله وانا الیه راجعون. او به خدا سوگند مسلمان، صالح، روزمدار، پایدار برحق، امرکننده به معروف و بازدارنده از منکر از دنیا رفت. در اهل بیت او کسی همانند او نبود» و کسی از آن میان در پاسخ دعوت او چیزی نگفت<sup>۱۶۳</sup>.

قطعی است که دعوت و قیام شهید فح برای دعوت به نفس نبود بلکه مردم را به شخص مورد رضای آل محمد فرا می‌خواند نظیر همان سخنی که زید «ره» در قیام و دعوت خویش ابراز می‌داشت. چنانچه این معنی در روایت ذیل آمده است:

۶- باز ابوالفرج به سند خویش از ارطاط روایت می‌کند که گفت:

«آنگاه که شیعیان می‌خواستند با حسین بن علی، شهید فح بیعت کنند، ایشان می‌گفت:

«من با شما براساس کتاب خدا و سنت پیامبر خدا<sup>(ص)</sup> و براینکه اطاعت خدا

شود و معصیت وی صورت نگیرد بیعت می‌کنم و شما را به رضای آل محمد فرا

می‌خوانم. و باشما پیمان می‌بندم که در میان شما براساس کتاب خدا و سنت

پیغمبر<sup>(ص)</sup> و عدالت در رعیت و تقسیم بیت‌المال به صورت مساوی عمل کنم...»<sup>۱۶۴</sup>

و روایتهای دیگری از این قبیل لکن باید توجه داشت که سند این روایات ضعیف است،

و مؤلف کتاب (ابوالفرج) نیز از بنی مروان است که نسبت وی به مروان حمار می‌رسد، و از

جهت مذهب نیز زیدی مذهب است.

۱۶۲. ماخرجنا حتی شاورنا اهل بیتنا، و شاورنا موسی بن جعفر<sup>(ع)</sup> فامرنا بالخروج، مقاتل الطالبیین / ۳۰۴.

۱۶۳. قال نعم، انالله وانا الیه راجعون. مضمی والله مسلماً، صالحاً صواماً قواماً امرأ بالمعروف و ناهياً عن المنکر

ماکان فی اهل بیته مثله. مقاتل الطالبیین / ۳۰۲.

۱۶۴. مقاتل الطالبیین / ۲۹۹.

**دلیل هفتم: قیام ائمه معصومین (ع) در صورت وجود نیرو و یاور:**

[با ملاحظه روایات مشاهده می‌کنیم که اگر هر یک از ائمه معصومین (ع) نیرو و یاور می‌یافتند برای سرنگونی نظام فسق و ستم قیام می‌کردند که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم]:

روایتی را کافی از سدید صیر فی نقل می‌کند [و مابین روایت رادر روایات مورد استناد اهل سکوت جلد اول بخش دوم به تفصیل مورد بحث قرار دادیم]، سدید می‌گوید:

«برامام صادق (ع) وارد شدم و به آن حضرت عرض کردم: به خدا سوگند سزاوار نیست شما ساکت بنشینید (و قیام نکنید). حضرت فرمود: «چرا ای سدید؟» گفتم: به خاطر دوستان و شیعیان و یاوران زیادی که دارید. به خدا سوگند اگر برای امیرالمؤمنین (ع) به اندازه شما دوست و شیعه و یاور می‌بود در حکومت وی، طایفه‌های تیم و عدی طمع نمی‌ورزیدند. حضرت فرمود: «ای سدید، تعداد اینان چند نفر می‌تواند باشد؟» گفتم: صد هزار. فرمود: «صد هزار؟» گفتم: بله و بلکه دویست هزار. فرمود: «دویست هزار؟» گفتم: بله، بلکه نصف دنیا. آن حضرت لحظه‌ای ساکت ماند، آنگاه فرمود: «آیا آماده هستی با هم به ینبع برویم؟» عرض کردم بلی. حضرت فرمود: «می‌شود الاغ را در اختیار من گذاری؟» گفتم استر زیباتر و برازنده‌تر است. فرمود: «الاغ برای من راهوارتر است». من از الاغ پیاده شدم. آن حضرت سوار الاغ شد و من سوار استر و به اتفاق به راه افتادیم. هنگام نماز فرا رسید. حضرت فرمود: «ای سدید، پیاده شو تا نماز بخوانیم». آنگاه فرمود:

«این زمین شوره‌زار است و نماز در آن جایز نیست». آنگاه باز به حرکت خود ادامه دادیم تا به زمین سرخ رنگی رسیدیم. چشمان به پسر بچه‌ای افتاد که بزغاله‌هایش را می‌چرانید. حضرت فرمود: «ای سدید، به خدا سوگند اگر به تعداد این بزغاله‌ها شیعه داشتم نشستن برای من روان بود» آنگاه از مرکب پیاده شدیم و نماز گزاردیم. چون از نماز فراغت یافتیم به سوی بزغاله‌ها رفتیم و آنان را شمارش کردم، تعداد آنها هفده رأس بود» ۱۶۵.

روشن است که مراد آن حضرت (ع) صرف کسانی که نام شیعه بر آنان اطلاق می‌شده

۱۶۵. کافی ۲/۲۴۲. کتاب ایمان و کفر، باب قلة عدد المؤمنین، حدیث ۴. این روایت به صورت کامل در جلد اول به هنگام بررسی روایات مورد استناد اهل سکوت درج و مورد بررسی قرار گرفت.

نبوده، بلکه منظور شیعیان خالص بود که در همه مراحل پایدار می‌مانند و آنان بویژه در آن زمانها بسیار کم بوده‌اند.

از این حدیث شریف استفاده می‌شود که قیام در برابر حاکمان ستم با وجود قدرت واجب است و درنگ ائمه (ع) جز به خاطر نداشتن توان و یاور نبوده است. و در نهج البلاغه آمده است:

«پس نظر کردم دیدم برای من یآوری جز اهل بیتم نمانده است. پس از مرگ آنان دریغ ورزیدم»<sup>۱۶۶</sup>.

شارح معتزلی (ابن ابی‌الحدید) در شرح این خطبه می‌نویسد:

«اینکه امام (ع) فرموده یآوری جز اهل بیتم نداشتیم و از مرگ آنان دریغ ورزیدم، این گفتاری است که آن حضرت بارها به زبان آورد و نظیر آن را نیز پس از وفات رسول خدا (ص) بیان داشت که فرمود: «اگر چهل نفر صاحب عزم می‌یافتیم، قیام می‌کردم» این مطلب را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و نیز بسیاری از سیره‌نویسان نوشته‌اند»<sup>۱۶۷</sup>.

امام حسن مجتبی (ع) نیز برای مبارزه با فسق و ستم قیام نمود و جهاد کرد تا اینکه سپاهیانش خیانت کردند و به معاویه پیوستند و آن حضرت امکان ادامه جهاد را نیافت. پس پیشوایان ما - علیهم‌السلام - چنانچه برخی پنداشته‌اند دارای سیاستهای متضاد نبوده‌اند، بلکه آنان نور واحد بوده و در برابر سلاطین جور و طاغوت‌های زمان از یک سیاست پیروی می‌کرده‌اند، جز اینکه شرایط و زمانها متفاوت است. و این نکته‌ای است شایان توجه.

**دلیل هشتم: پیمان خداوند از دانایان بر دفاع از حقوق ستم‌دیدگان در نهج البلاغه آمده است:**

«اگر افراد حاضر (برای بیعت) حضور نیافته بودند و حجت بر وجود یاور اقامه نگردیده بود، و خداوند از علما و دانشمندان پیمان نگرفته بود که بر شکمبارگی ظالم و گرسنگی مظلوم تن ندهند ریسمان شتر خلافت را

۱۶۶. فنظرت فاذا لبس لی معین الا اهل بیتی، فضت بهم عن الموت. نهج البلاغه، فیض/ ۹۲، لحن/ ۶۸، خطبه ۲۶.

۱۶۷. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ۲۲/۲.

بر گوهانش می افکندم...»<sup>۱۶۸</sup>

در متن عربی روایت «کظه» به معنی شکمبارگی و آن حالتی است که برای انسان از بری شکم حاصل می گردد. و «سغب» به معنی گرسنگی است.  
و باز هم در نهج البلاغه آمده است:

«از پیامبر خدا (ص) شنیدم که بارها در مقاطع مختلف می فرمود: ملتی که حقوق ضعیفهای خود را با صراحت و بدون لکننت زبان از افراد قوی نگیرد رستگار نخواهد شد»<sup>۱۶۹</sup> از

**و در وسائل از امام صادق (ع) آمده است:**

«ملتی که حق افراد ناتوان خود را با صراحت و بدون ترس و لکننت زبان از توانمندان نگیرد، رستگار نشده است»<sup>۱۷۰</sup>.

و در سنن ابن ماجه از ابی سعید خدری، از پیامبر اکرم (ص) آمده است که فرمود:  
«ملتی که افراد ضعیف آن، حق خود را بی پروا نگیرند رستگار نشده است»<sup>۱۷۱</sup>.

از این احادیث استفاده می شود که بر انسان مسلمان بویژه عالمی که بالطبع حکم و نظر او در جامعه نافذ است روانیست در منزل بنشیند و نسبت به جور و ستمها و پایمال شدن حقوق ضعیفا و تبعیضهای غیر عادلانه که مشاهده می کند و در جامعه می گذرد بی تفاوت باشد، و چه بسا این احساس تکلیف او را به مبارزه مسلحانه نیز بکشانند.

**دلیل نهم: اطلاق ادله مجازات محارب و مفسد فی الارض:**

از دیگر دلایل جواز و بلکه ضرورت مبارزه مسلحانه با حکام فاسق ستمگر، ادله

۱۶۸. لولا حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود الناصر، و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کفّة ظالم و لاسغب مظلوم لالقیّت حبلاً علی غاربها... نهج البلاغه فیض ۵۲/، لاج ۵۰/، خطبه ۳.

۱۶۹. سمعت رسول الله (ص) یقول - فی غیر موطن -: لن تقدس امة لا یؤخذ للضعیف فیها حقّه من القوی غیر متمتع. نهج البلاغه، فیض ۱۰۲۱/، لاج ۴۳۹/، نامه ۵۳.

۱۷۰. ما قدست امة لم یؤخذ للضعیفها من قویها غیر متمتع. وسائل ۳۹۵/۱۱، ابواب امسرونی، باب ۱، حدیث ۹.

۱۷۱. انه لا قدست امة لا یأخذ للضعیف فیها حقّه غیر متمتع. سنن ابن ماجه ۸۱۰/۲، کتاب الصدقات باب لصاحب حق السلطان، حدیث ۲۴۲۶.



مجازات محارب و مفسد فی الارض است خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله ویسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا اویصلبوا اوتقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف اوینفوا من الارض، ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الآخرة عذاب عظیم، الا الذین تابوا من قبل ان تقدر و اعلیهم ۱۷۲... بی‌گمان سزای کسانی که با خدا و رسول او می‌جنگند و در زمین فساد برمی‌انگیزند این است که کشته شده یا به دار آویخته شوند، یا دست و پاهایشان برخلاف یکدیگر (دست راست با پای چپ) بریده شود، یا اینکه به نقطه‌ای از زمین تبعید شوند، این زبونی و ذلت آنان در دنیاست و برای آنان در آخرت عذابی است بزرگ، مگر کسانی که پیش از آنکه به آنان دست یابید توبه کنند.»

روشن است در برانگیختن فساد بین فردی عادی، یا صاحب قدرت و سلطه فرق نیست، بلکه در دومی زیان آن بیشتر است. پس واجب است در صورت امکان بسا قیام و خروج علیه وی، او را به سزای اعمالش رساند، و در اینجا نکته‌ای است شایان تأمل.

### دلیل دهم: اطلاق ادله ضرورت مبارزه با بغات:

جواز جنگ و قتال با اهل بغی و بلکه وجوب آن از اموری است که کتاب و سنت بر آن دلالت دارد و فقهای فریقین (شیعه و سنی) بر ضرورت آن فتوا داده‌اند که در جای خود مورد بحث قرار گرفته است و ما نیز در (جد اول) فصل هفتم از بخش سوم کتاب، مطالبی را اجمالاً در این باره یادآور شدیم. خداوند متعال می‌فرماید:

«و ان طائفتان من المؤمنین اقاتلوا فاصلحوا بینهما، فان بغت احدیهم علی الاخری فقاتلوا الی تبغی حتی تفری الی امر الله، فان فاءت فاصلحوا بینهما بالعدل و اقسطوا، ان الله یحب المقسطین ۱۷۳... و اگر دو دسته از مؤمنان با یکدیگر به جنگ برخاستند، بین آنان اصلاح برقرار کنید، پس اگر یک دسته بر دیگری تجاوز نمود، با گروه تجاوزگر بجنگید تا به امر خدا بازگردد، پس اگر بازگشت، بین آن دو به عدل اصلاح برقرار کنید، و عدالت گستر باشید که خداوند عدالت گستران را دوست دارد.»

۱۷۲. ماده (۵) ۳۳، ۳۴.

۱۷۳. حجرات (۴۹) ۹.

تعلیق حکم (وجوب قتال) بر وصف (بغی) مشعر و بلکه دلیل بر علیت آن است، و از آن دانسته می‌شود که ملاک در وجوب یا جواز قتال، تجاوز و طغیانگری است، چه از ناحیه طایفه‌ای به طایفه دیگر، یا از ناحیه افراد و طوایف علیه حاکم، یا از ناحیه حاکم علیه مردم باشد. و به همین جهت مشاهده می‌گردد با آنکه آنچه در آیه آمده تصریح در تجاوز طایفه‌ای علیه طایفه دیگر دارد و لیکن فقهای اصحاب ما از آن تعدی و تجاوز فرد یا طایفه‌ای علیه امام را نیز استفاده کرده‌اند و نام «بغات» را نیز از همین آیه شریفه گرفته‌اند. بلی، ممکن است در استفاده وجوب از امر به قتال که در آیه آمده، مناقشه نمود، زیرا در صناعت فقهی امری که در مقام توهم حضر (گمان منع) باشد چیزی زیادتر از جواز، استفاده نمی‌شود، و لکن استفاده جواز نیز در این مقام برای ما کافی است.

**اگر گفته شود:** مورد «آیه بغی» (آیه فوق) و نیز «آیه محاربه» که پیش از این در دلیل نهم خوانده شد، مربوط به موردی است که هجومی در کار بوده و آتش جنگ شعله‌ور باشد، که در این صورت خداوند متعال برای از بین بردن فتنه و فرونشاندن آتش جنگ، دستور جنگیدن با دسته تجاوز کار و مجازات افراد مفسد را می‌دهد. اما حاکم ستمگر از آن روی که حاکمیت خود را بر جامعه تحکیم کرده، دیگر جنگ و هجومی نیست و بلکه شورش و قیام علیه وی آتش جنگ را بر می‌افروزد، و موجب خونریزی و از بین رفتن اموال و نفوس می‌گردد و نمی‌توان در این مقام به این دو آیه تمسک نمود.

**در پاسخ باید گفت:** اجرای مقررات اسلام و گسترش حق و عدالت و حفظ حدود و حقوق از مهمترین واجبات و اهداف اسلام است. پس هنگامی که حاکم از مسیر حق و اسلام منحرف گردد و حدود و حقوق را - اگر چه مسلمان نامیده می‌شود - پایمال کرد، بی‌تردید در منطقه حکومت و سلطنت وی فساد و فحشا و ستم به ضعف رواج می‌یابد و چه بسا خود و عمال وی، اساس اسلام و کیان مسلمانان را تهدید به نابودی کنند، و چه تجاوزی از این بدتر و شدیدتر می‌تواند باشد؟! و کسی که به کتاب و سنت و به تاریخ صدر اسلام مراجعه کند برای وی آشکار می‌شود که حفظ و گسترش اسلام و رعایت حدود و حقوق از مهمترین فرایض الهی است. پس واجب است برای تحقق آن و رفع فساد تمام توان خود را به کار گرفت، اگر چه مستلزم فدا شدن اموال و جانهای بسیار در این راه باشد. و این نکته‌ای است شایان توجه.

### دلیل یازدهم: روایات نکوهش از حاکم ستمگر:

از جمله دلایل جواز مبارزه مسلحانه با حاکم جور، روایاتی است که دلالت بر حرمت کمک به حاکم ستمگر و همکاری با وی، و حتی ابراز علاقه نسبت به تداوم حیات وی دارد. روایات در این زمینه از طرق فریقین بسیار زیاد است که از باب نمونه برخی از آنها را یادآور می‌شویم:

۱- ترمذی در کتاب الفتن به سند خویش از کعب بن عجره، از پیامبر اکرم (ص) روایت می‌کند که فرمود:

«پس از من فرمانروایانی می‌آیند که هر کس با آنان همراه شود و آنان را در دروغهایشان تصدیق کند و بر ستمگری یاریشان دهد، از من نیست و من از او نیستم، و در حوض بر من وارد نمی‌شود»<sup>۱۷۴</sup>.

۲- در مسند احمد به سند خویش از جابر بن عبدالله آمده است که پیامبر (ص) به کعب بن عجره فرمود:

«خدا تو را حفظ کند از فرمانروایی افراد کم خرد» گفت: فرمانروایی افراد کم خرد چیست؟ فرمود: «فرمانروایانی که پس از من می‌آیند، به هدایت من اقتدا نمی‌کنند و به سنت من خود را نمی‌آیند، پس کسانی که آنان را در دروغشان تصدیق کنند و بر ستمگریشان یاری دهند از من نیستند و من از آنان نیستم و در حوض بر من وارد نمی‌شوند.

و کسانی که آنان را در دروغشان تکذیب نکنند و بر ستمگری یاریشان ندهند اینان از منند و من از آنان هستم و بزودی در کنار حوض بر من وارد می‌شوند»<sup>۱۷۵</sup>.

۳- در صحیح ابی حمزه، از امام زین‌العابدین (ع) وارد شده که فرمود:

«از رفاقت با گناهکاران و یاری ستمگران بپرهیزید»<sup>۱۷۶</sup>.

۱۷۴. سیکون بعدی امراء، فمن دخل علیهم فصدقهم بکذبهم واعانهم علی ظلمهم فلیس منی ولست منه ولیس بوارد علی الحوض. سنن ترمذی ۳/۳۵۸، ابواب الفتن، باب ۶۲، حدیث ۲۳۶.

۱۷۵. ان النبی (ص) قال لکعب بن عجره: «اعاذک الله من امارة السفهاء» قال: وما امارة السفهاء؟ قال: امراء یکنون بعدی لا یقتدون بهدای ولا یستنون بسنتی، فمن صدقهم بکذبهم واعانهم علی ظلمهم فاولئک لیسوا منی ولست منهم ولا یردوا علی حوضی، ومن لم یصدقهم بکذبهم ولم یعنهم علی ظلمهم فاولئک منی وانا منهم وسیردوا علی حوضی، مسند احمد ۳/۳۲۱.

۱۷۶. ابی‌اکم وصحبة العاصین ومعونة الظالمین. وسائل ۱۲/۱۲۸، ابواب ما یکتسب به، باب ۴۲، حدیث ۱.

۴- در خبر طلحه بن زید، از امام صادق (ع) وارد شده که فرمود:  
 «شخص ستمگر و آنکه او را یاری می‌دهد و آنکه از عمل وی اظهار  
 خوشنودی می‌کند، هر سه با هم شریک هستند». ۱۷۷  
 ۵- سلیمان جعفر می‌گوید:

«به امام رضا (ع) گفتم: درباره کردار سلطان چه می‌فرمایید؟ فرمود: «ای  
 سلیمان، وارد شدن در کارهای آنان و کمک کردن به آنان و تلاش در جهت رفع  
 نیازمندیهای آنان برابر با کفر، و نگاه کردن به آنان از روی توجه از گناهان کبیره  
 است که مرتکب آن مستحق آتش است». ۱۷۸  
 روشن است که مراد از سلطان در این جا، سلطان ستمگر است.  
 ۶- در خبر ابن ابی یعفر آمده که گفت:

«نزد امام صادق (ع) بودم، مردی از اصحابمان بر روی وارد شد و گفت:  
 فدایت گردم، چه بسا به یکی از اصحاب ما تنگدستی و فشار وارد بیاید و دعوت  
 شود که برای آنان بنایی را بسازد یا نهری را لایروبی کند یا مرزی را اصلاح  
 نماید. نظر شما در این باره چیست؟ حضرت فرمود: «من دوست ندارم گرهی  
 برای آنان بزنم یا یک کوک برای آنان بدوزم و مابین دو سنگلاخ (سرتاسر  
 زمینهای حاصلخیز مدینه) برای من باشد، و نه حتی تراشیدن سر یک قلم، بدان  
 که یاوران ستمکاران روز قیامت در سراپرده‌ای از آتش هستند تا خداوند بین  
 سایر بندگان حکم براند». ۱۷۹

۷- در خبر سکونی، از جعفر بن محمد، از پدران آن حضرت (ع) آمده است که پیامبر  
 خدا (ص) فرمود:

«آنگاه که روز قیامت می‌شود فریادگری فریاد می‌زند: کجایند یاوران  
 ستمگران و آنکه برای آنان دواتی را لایقه کرده، یا در کیسه‌ای را برایشان بسته،

۱۷۷. العامل بالظلم والمعين له والراضی به شرکاء ثلاثهم. وسائل ۱۲/۱۲۸، ابواب مایکتسب به، باب ۴۲، حدیث ۲.

۱۷۸. عن سلیمان الجعفری، قال: قلت لابی الحسن الرضا (ع): ما تقول فی اعمال السلطان؟ فقال: «با سلیمان، الدخول فی اعمالهم والعمون لهم والسعی فی حوائجهم عدیل الكفر، والنظر اليهم علی العمد من الكبائر التي يستحق بها النار. وسائل ۱۲/۱۳۸، ابواب مایکتسب به، باب ۴۵، حدیث ۱۲.

۱۷۹. ما احب انی عقدت لهم عقدة او وکیت لهم وکاء وان لی مابین لا بتيها، لا ولامدة بقلم ان اعوان الظلمة يوم القيامة فی سرادق من نار حتی يحکم الله بین العباد. وسائل ۱۲/۱۲۹، ابواب مایکتسب به، باب ۴۲، حدیث ۶.

یا مدادی را برای آنان تراشیده، اینان را نیز با آنان محشور کنید». ۱۸۰

۸- در روایت دیگری آمده است:

«آنگاه که روز قیامت می‌شود، فریادگری فریاد می‌زند، کجایند ستمگران و یاوران ستمگران و افراد مشابه ستمگران، حتی آنان که قلمی برای آنان تراشیده و دواتی برای آنان لایقه کرده‌اند. فرمود: آنگاه همه آنان را در تابوتی از آهن گرد می‌آورند و به جهنم می‌افکنند». ۱۸۱

۹- در حدیث دیگری آمده است:

«کسی که به سوی ستمگری حرکت کند تا او را یاری دهد و می‌داند که او ستمگر است، بی‌گمان از اسلام بیرون رفته است». ۱۸۲

۱۰- در خبر مناهی از پیامبر اکرم (ص) وارد شده که فرمود:

«زینهار! هر کس تازیانه‌ای را در برابر سلطان بیاویزد، خداوند روز قیامت آن را از دهنی از آتش می‌گرداند که طول آن هفتاد ذراع است و آن را در آتش جهنم بر وی مسلط می‌کند و چه بد منزلگاهی است». ۱۸۳

۱۱- از کاهلی از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود:

«کسی که نامش را در دیوان ستمگران از فرزندان فلان، بنویسند خداوند روز قیامت وی را سرگردان محشور می‌کند». ۱۸۴

۱۲- و از زیاد بن ابی‌سلمه وارد شده که گفت:

«بر ابی‌الحسن امام موسی بن جعفر (ع) وارد شدم، آن حضرت به من فرمود:

«ای زیاد، آیا تو برای سلطان کار می‌کنی؟» عرض کردم: بلی. فرمود: «چرا؟»

۱۸۰. قال رسول الله (ص): «إذا كان يوم القيامة نادى مناد: ابن اعوان الظلمة ومن لاق لهم دواة، او ربط كيساً، او مد لهم مدة قلم، فاحشروهم معهم». وسائل ۱۲/۱۳۰، ابواب ما يكتسب به، باب ۴۲، حدیث ۱۱.

۱۸۱. إذا كان يوم القيامة نادى مناد: ابن الظلمة واعوان الظلمة واشباه الظلمة، حتى من برئ لهم قلماً ولاق لهم دواة. قال: فيجتمعون في تابوت من حديد ثم يرمى بهم في جهنم. وسائل ۱۲/۱۳۱، ابواب ما يكتسب به، باب ۴۲، حدیث ۱۵.

۱۸۲. من مشى الى ظالم ليعينه وهو يعلم انه ظالم فقد خرج من الاسلام. وسائل ۱۲/۱۳۱، ابواب ما يكتسب به، باب ۴۲، حدیث ۱۵.

۱۸۳. الا ومن علق سوطاً بين يدي سلطان جعل الله ذلك السوط يوم القيامة ثعباناً من النار، طوله سبعون ذراعاً يسلط الله عليه في نار جهنم وبئس المصير. وسائل ۱۲/۱۳۰، ابواب ما يكتسب به، باب ۴۲، حدیث ۱۰.

۱۸۴. من سود اسمه في ديوان الجبارين من ولد فلان حشره الله يوم القيامة حيراناً. وسائل ۱۲/۱۳۴، ابواب ما يكتسب به، باب ۴۴، حدیث ۶.

گفتم: من مردی هستم آبرودار و عائله‌ام زیاد است و هیچ چیزی هم پشت سر خویش ندارم، حضرت به من فرمود: «ای زیاد، مرا از بلندی بیندازید و قطعه قطعه شوم، برای من بهتر است از اینکه از سوی یکی از آنها کاری را قبول کنم یا اینکه بساط یکی از آنها را بگسترم، مگر برای چه؟» عرض کردم: نمی‌دانم فدایت کردم. فرمود: «مگر برای باز کردن گرهی از کار یک مؤمن یا رهانیدن وی از اسارت، یا پرداختن بدهکاری وی. ای زیاد، کمترین چیزی که خداوند - عزوجل - برای کسانی که برای اینان کار می‌کنند، انجام می‌دهد این است که در قیامت سراپرده‌های از آتش برای وی می‌زند تا حساب خلائق تمام شود...»<sup>۱۸۵</sup>.

۱۳- از صفوان بن مهران روایت است که گفت:

«بر ابی‌الحسن اول (امام موسی بن جعفر (ع)) وارد شدم، به من فرمود: «ای صفوان همه چیز تو خوب است مگر یک چیز». گفتم: فدایت کردم آن چیست؟ فرمود: «اینکه شترهایت را به این مرد، یعنی هارون کرایه می‌دهی». گفتم: من شترانم را برای هوا و هوس یا برای صید یا برای خوشگذرانی به او کرایه نمی‌دهم، بلکه برای این راه، یعنی راه مکه کرایه می‌دهم و خودم نیز همراه وی نمی‌روم، بلکه غلامانم را به همراه او می‌فرستم. حضرت به من فرمود: «ای صفوان، آیا نمی‌خواهی کرایه تو را بپردازند؟» گفتم: بلی، فدایت کردم. فرمود: «آیا دوست داری آنان زنده باشند تا کرایه تو را بپردازند؟» گفتم: بلی. فرمود: «کسی که بقای آنها را دوست داشته باشد از آنان است و با آنان به آتش وارد می‌شود...»<sup>۱۸۶</sup>

۱۸۵. عن زیاد بن ابی سلمه، قال: دخلت علی ابی الحسن موسی (ع) فقال لی: «یا زیاد، انک لتعمل عمل سلطان؟» قال: قلت: اجل. قال لی: ولم؟ قلت: انا رجل لی مروة وعلی عیال ولیس وراءی ظهیری شیء. فقال لی: یا زیاد لان اسقط من حائق فانقطع قطعة قطعة احب الی من ان اتولی لاحد منهم عملاً او اطاء بساط رجل منهم الا لماذا؟ قلت: لادری جعلت فداک. قال: «والالتفریح کربة عن مؤمن اوفک اسرة او قضاء دینه. یا زیاد، ان اهون ما یصنع الله - جل وعز - بمن تولی لهم عملاً ان یضرب علیه سراق من نار الی ان یفرغ من حساب الخلائق...» وسائل ۱۴۰/۱۲، ابواب ما یتکسب به، باب ۴۶، حدیث ۹.

۱۸۶. عن صفوان بن مهران الجمال، قال: دخلت علی ابی الحسن الاول (ع) فقال لی: یا صفوان کل شیء منک حسن جمیل الا شیئاً واحداً. قلت: جعلت فداک ای شیء؟ قال: «اکراؤک جمالک من هذا الرجل یعنی هارون» قلت: والله ما اکریته اشراً ولا بطراً، ولا للصدی ولا للهو، ولكنی اکریته لهذا الطریق، یعنی طریق مکه، ولا اتولاه بنفسی ولكن ابعت معه غلمانی. فقال لی: یا صفوان، ایقع کراؤک علیهم؟ قلت: نعم. جعلت فداک. قال: فقال لی: اتحب بقاءهم حتی یخرج کراؤک؟ قلت: نعم، قال: من احب بقاءهم فهو منهم، ومن کان منهم کان ورد النار...» وسائل ۱۳۱/۱۲، ابواب ما یتکسب به، باب ۴۲، حدیث ۱۷.

۱۴- از عیاض، از امام صادق<sup>(ع)</sup> روایت شده که فرمود:

«کسی که بقای ستمگران را دوست داشته باشد، بی‌تردید دوست دارد که نافرمانی خدا شود»<sup>۱۸۷</sup>.

۱۵- و از سهل بن زیاد- بدون ذکر سند- از امام صادق<sup>(ع)</sup> روایت شده که در تفسیر گفتار خداوند عزوجل: «ولاترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار» به ستمگران تکیه نکنید که آتش شما را فرا خواهد گرفت»، فرمود:

«منظور این است که مردی نزد سلطان می‌آید و دوست دارد سلطان تا این

حد زنده باشد که دست خود را در کیسه کند و به او صله‌ای ببخشد»<sup>۱۸۸</sup>.

و روایات دیگری از این قبیل که بر حرام بودن کمک و یاری دادن به ستمگران و دوست داشتن زنده بودن آنان دلالت دارد، و روشن است که تسلیم ستمگران بودن و اطاعت از آنان در امور حکومتی، از شدیدترین مراتب کمک و یاری رساندن به ستمگران است. و چون ما گفتیم حکومت از ضروریات جامعه، و اطاعت از حاکم در مسائل حکومتی از لوازم حکومت و پایه‌های آن است، پس به ناچار واجب است در ساقط کردن حاکم جائز ستمگر تلاش نمود، تا به جای آن حکومت عادل قابل اطاعت جایگزین شود و نظام مسلمانان سامان یابد و احکام اسلام اجرا گردد. و این مطلبی است شایان توجه.

**کلام صاحب تفسیر المنار:** در تفسیر المنار ذیل آیه شریفه محاربه (انما جزاء الذین

یحاربون الله...) می‌نویسد:

«از مسائلی که چه از نظر گفتار و چه از نظر اعتقاد مورد قبول همه است این

است که: «اطاعتی برای مخلوق در معصیت خالق نیست. اطاعت فقط در

امور معروف است» و اینکه خروج بر حاکم مسلمان آنگاه که از اسلام مرتد شود

واجب است و اینکه مباح دانستن اموری که حرام بودن آن اجماعی است نظیر زنا

و نوشیدن مشروبات مست‌کننده و نیز باطل دانستن حدود و تشریح چیزهایی که

خداوند اجازه نداده، همه اینها کفر و ارتداد است. و نیز اگر در دنیا حکومت

۱۸۷. من احب بقاء الظالمین فقد احب ان يعصى الله. وسائل ۱۲/۱۳۴، ابواب مایکتسب به، باب ۴۴، حدیث ۵.

۱۸۸. عن ابی عبدالله(ع) فی قول الله عزوجل: «ولاترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار» قال: هو الرجل یاتی السلطان فیحب بقاءه الی ان یدخل یده الی کیسه فیعطیه. وسائل ۱۲/۱۳۳، ابواب مایکتسب به، باب ۴۴، حدیث ۱.

عادلهای یافت شود که احکام شریعت را اجرا کند و حکومت ستمگری بخواهد آن را از بین ببرد، بر هر مسلمان واجب است که حکومت نخستین را تا اندازه‌ای که می‌تواند کمک کند. و اگر یک طایفه از مسلمانان به طایفه دیگری تجاوز نمود و شمشیر در میان آنها نهاده شد و امکان صلح نیز وجود نداشت بر همه مسلمانان واجب است، با دسته طغیانگرمتجاوز بجنگند تا به امر خداوند بازگردند. و اما آن روایاتی که در آن آمده: باید بر حکومت پیشوایان جور صبر کرد، مگر زمانی که کافر شدند با روایات دیگر معارض است و مراد از آنها پرهیز از فتنه و پراکنده شدن وحدت جامعه است و قوی‌ترین آنها این حدیث است که می‌فرماید: «بازمامداران درگیر نشوید مگر اینکه کفر آشکاری را از آنان مشاهده کنید». نووی گفته مراد به کفر در اینجا معصیت است و نظیر آن روایتهای بسیاری وارد شده است. و ظاهر این حدیث این است که برای کنار زدن امام حق نباید باوی درگیر شد، مگر اینکه گناه آشکاری را مرتکب شود، و همین‌گونه است حکم کارگزاران و والیهای وی. و اما در مورد ارتکاب ستمگری و معصیت، واجب است وی را از این اعمال زشت بازداشت و به اطاعت و امامت وی باقی ماند و فقط در کارهای معروف از وی اطاعت کرد، نه در کارهای خلاف و ناپسند، و اگر باز از ستمگری و معصیت خود دست برنداشت باید او را خلع و دیگری را به جای او نصب کرد. و از همین باب است خروج سبط پیامبر اکرم (ص)، امام حسین (ع)، علیه امام جائر ستمگر - یزید بن معاویه که با قدرت نظامی و مکر بر مسلمانان حکومت یافته - خداوند او و طرفدارانش از فرقه‌های کرامیه و نواصب را خوار و ذلیل گرداند، آنان که همواره اطاعت و عبادت پادشاهان ستمگر را بر خروج و جهاد علیه آنان برای اقامه عدل و دین ترجیح می‌دهند.

اما در این زمان نظر غالب جمعیتها و فرقه‌های اسلامی بر وجوب خروج بر پادشاهان مستبد مفسد است و ما ملاحظه می‌کنیم که امت عثمانی علیه پادشاه خویش، سلطان عبدالحمید خان شورش می‌کنند و بر اساس فتوایی از شیخ الاسلام وی را از سلطنت خلع می‌کنند».<sup>۱۸۹</sup>

ما، در اینجا سخن ایشان را با همه طول و تفصیل نقل کردیم از آن روی که بسیاری از مطالب گذشته در آن مورد تأیید قرار گرفته بود.



**خلاصه کلام و نتیجه:** به هر صورت آنچه در این مسئله به صورت نسبتاً گسترده یادآور شدیم این بود که خطاهای حاکمی که از ابتدا حکومت او بر اساس ضوابط شرعی منعقد گردیده اگر جزئی و شخصی باشد و به کرامت اسلام و مسلمانان لطمه‌ای وارد نیاورد، حکم به عزل یا جواز خروج علیه وی از این جهت مشکل است، و حتی می‌توان گفت با ارتکاب چنین خطاهایی از عدالت نیز بیرون نمی‌رود. البته در صورتی که ما عدالت را عبارت از ملکه بدانیم - و اگر قبول کردیم که با وقوع این خطاها از عدالت خارج می‌شود و وظیفه در چنین شرایطی نصیحت و ارشاد است و بعید است که در اینگونه موارد، نوبت به قیام و مبارزه مسلحانه برسد.

اما اگر حاکم انحراف اساسی و کلی پیدا کرد و پیروی از هواهای نفسانی و استبداد اساس حکومت وی گردید، به گونه‌ای که به حکومت وی حکومت «جور و فساد» صادق آید و عنوان «طاغوت» بر آن منطبق شود، در این هنگام مراتب امر به معروف و نهی از منکر باید عملی گردد. و چه بسا نوبت به مبارزه مسلحانه و ساقط کردن حکومت وی و اقامه دولت حق به جای وی نیز برسد که ما بر جواز و بلکه وجوب چنین قیامی یازده دلیل اقامه کردیم. برخی از این دلایل اگر چه قابل مناقشه بود، اما از مجموع آن و نیز از تتبع در آیات و اخبار و موارد جهاد، و از ادله امر به معروف و نهی از منکر، و از سیره پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) بویژه امیرالمؤمنین و امام حسین (علیهما السلام) مشخص می‌گردید که اقامه حکومت حق و قطع ریشه‌های فساد و ستم، با روح اسلام و مذاق شرع هماهنگ است. پس واجب است مقدمات حکومت اسلامی را آماده نمود و در حد توان برای تشکیل آن اقدام کرد. اما چگونگی آن از جهت مقدمات و نیز از جهت انجام و اجرا به حسب زمان و مکان و شرایط و امکانات، متفاوت است.

و اما روایاتی که ما، در ابتدای مسئله از صحیح مسلم و دیگران نقل کردیم اگر منظور از آن، همان رعایت مراتب و تفصیلی است که ما گفتیم، دیگر جایی برای بحث باقی نمی‌ماند، و اگر چیزی غیر آن باشد، باید دانش آن را به اهلش واگذار کرد و شاید برخی از آنها و برخی از روایاتی که از طریق ما (راویان شیعه) وارد شده، و ما پیش از این در فصل چهارم بخش سوم کتاب (روایات مورد تمسک اهل سکوت) یادآور شدیم از بقایای ساخته و پرداخته‌های جیره‌خواران سلاطین و حاکمان ستمگر باشد.

اینک به ضربه و زیانهای اینگونه روایات که از زبان پیامبر اکرم (ص) و صحابه روایت شده و فتاوایی که بر آن اساس و حتی بدون آن صادر گردیده، بنگر، و ببین که چگونه مسلمانان را به سکوت و بلکه تسلیم و اطاعت در برابر یزید و امثال یزید وادار نموده است.

سکوت و تسلیم در برابر آنان که با قدرت سرنیزه بدون نص و بدون بیعت بر ولایت امور مسلمانان سیطره یافته و سیره آنان بر ظلم و استبداد و استعباد و کشتن نیکان و تجاهر به فسق و فجور، بنا نهاده شده است!

نگاه کن و بیندیش که اینگونه فتاوا چگونه ضعف و انحطاط و تشمت و خاموشی روح انقلاب و تسلط کفار و صهیونیستها و طاغوت‌های نوکر شرق و غرب را بر مسلمانان کشورهای اسلامی به ارمغان آورده است؟! از یک سو ملاحظه می‌شود کشورهای عقب‌مانده غربی روز به روز انقلاب می‌کنند و بر پادشاهان ستمگر خویش غالب می‌آیند، و در تمدن و علوم و صنایع جلو می‌روند، اما از سوی دیگر ملل مسلمان که به برکت اسلام تا آن حد جلو بودند، به خاطر تأیید علمای سوء که آخرت خویش را به دنیای پست فروخته‌اند، تحت سیطره حکام ستمگر جائر دست و پا می‌زنند! و عجیب‌تر از همه پس از آنکه مردم مسلمان ایران از خواب طولانی بیدار می‌شوند و علیه دست‌نشانندگان کفر می‌شورند و انقلاب اسلامی را در ایران به ثمر می‌رسانند، به جای تأیید و پیوستن به آنان متأسفانه به انقلاب اسلامی حمله می‌کنند! ای مرگ بر نوکران کفر جهانی و علمای سوء «وعاظ السلاطین» که جنایات و ستمگریهای آنان را توجیه می‌کنند. بار خدایا مسلمانان را از شر اینان خلاصی بخش...!

این نکته را نیز همین جا باید یادآور شد که هرچه از پیامبر اکرم (ص) روایت می‌گردد و یا به آن حضرت یا ائمه معصومین یا صحابه منسوب می‌شود اینگونه نیست که همه صحیح باشد، بلکه باید به کتاب عزیز عرضه شود، که هرچه مخالف آن باشد بی‌ارزش و باطل است و براهل نظر نیز واجب است که در روایات بیندیشند و چاق را از لاغر و صحیح را از بدلی و مجعول تشخیص دهند.

در نهج البلاغه آمده است:

«آنچه بین مردم شایع است هم احادیث حق است و هم احادیث باطل، هم راست و هم دروغ هم ناسخ و هم منسوخ، هم عام و هم خاص، هم محکوم و هم متشابه، هم احادیثی است که بخوبی حفظ شده و هم روایاتی است که طبق ظن و گمان روایت گردیده است.

در عصر پیامبر (ص) آنقدر به آن حضرت دروغ بسته شد که بپا خاسته خطبه خواند و فرمود: «هر کس عمداً به من دروغ ببندد جایگاهش را بی‌تردید از آتش آکنده کنند».

همانا افرادی که نقل حدیث می‌کنند چهار دسته‌اند و پنجمی نخواهند داشت: نخست منافقی که اظهار ایمان می‌کند، نقاب اسلام به چهره زده، نه از گناه باکی

دارد و نه از آن دوری می‌کند. عمداً به پیامبر (ص) دروغ می‌بندد. اگر مردم می‌دانستند که این شخص منافق و دروغگو است از او قبول نمی‌کردند و تصدیقش نمی‌نمودند، ولکن (چون از واقعیت آگاه نیستند) می‌گویند: وی از صحابه رسول خدا (ص) است، پیامبر را دیده از او حدیث شنیده و مطالب را از او دریافت کرده است. به همین جهت به گفته‌اش ترتیب اثر می‌دهند. در حالی که خداوند شما را از وضع منافقان آنچنان که باید آگاه ساخته و...»<sup>۱۹۰</sup>

و هنگامی که عصر امیرالمؤمنین (ع) با اینکه نزدیک به عصر پیامبر (ص) بوده، اینگونه بوده است! پس حال عصر حاکمان ستمگر از امویان و عباسیان و سلاطین همعصر آنان، و آنگاه که افراد هواپرست و متملق در دربار حکام و سلاطین گرد می‌آیند بسیار روشن است و سیره‌نویسان احوالات بسیاری از این تحریف‌گران و جعل‌کنندگان احادیث را ثبت و ضبط کرده‌اند که می‌توان به کتابهای مربوطه مراجعه نمود.<sup>۱۹۱</sup>

در کنز العمال، از ابی هریره نقل شده که گفت:

«هنگامی که مشاهده کردی عالم بسیار با سلاطین همنشینی و رفت و آمد

دارد، بدان که او دزد است»<sup>۱۹۲</sup>

و الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین. و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.

«جلد اول متن عربی کتاب (جلد دوم فارسی) با یاری خداوند متعال در

اینجا پایان پذیرفت. انشاءالله جلد دوم عربی (سوم فارسی) که با بخش ششم آغاز می‌شود به دنبال آن خواهد آمد».

۱۹۰. ان فی ایدی الناس حقاً و باطلاً و صدقاً و کذباً و ناسخاً و منسوخاً و عاماً و خاصاً و محکماً و متشابهاً، و حفظاً و وهماً، و لقد کذب علی رسول الله (ص) علی عهدہ حتی قام خطیباً فقال: من کذب علی متعمداً فلیتیئوه مقعده من النار. و انما تاک بالحديث اربعة رجال لیس لهم خامس: رجل منافق مظهر للایمان متصنع بالاسلام لا یتاتم ولا یتخرج یکذب علی رسول الله (ص) متعمداً. فلو علم الناس انه منافق کاذب لم یقبلوا منه ولم یصدقوا قوله ولكنهم قالوا: صاحب رسول الله راه وسمع منه و لقف عنه، فیاخذون بقوله وقد اخبرك الله عن المنافقین بما اخبرك... نهج البلاغه. فیض/۶۶۵، ل.ح. ۳۲۵، خطبة ۲۱۰.

۱۹۱. ر، ک: به کتابهای رجال از شیعه و سنی به خصوص کتابهایی از سنت نظیر: کتاب الضعفاء از ابن حبان و کتاب العاقل المذیل علی الکامل از ابن عدی و کتاب میزان الاعتدال و نیز لسان العیزان.

۱۹۲. اذا رأیت العالم یخالط السلطان مخالطة کثیرة فاعلم انه لص. کنز العمال ۱۸۶/۱۰، قسم الاقوال، کتاب العلم، حدیث ۲۸۹۷۳.